

تحلیل مقایسه‌ای رویکرد ترامپ و بایدن در چارچوب استراتژی موازنه فراساحلی با تأکید بر خاورمیانه ارسلان قربانی شیخ‌نشین، مهدی انصاری^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۷

چکیده:

هدف مقاله حاضر مقایسه رویکرد دولت‌های ترامپ و بایدن در فواصل زمانی ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۴ بر مبنای استراتژی توازن فراساحلی در منطقه خاورمیانه است. پرسش محوری پژوهش این است که رویکرد دولت‌های ترامپ و بایدن برای عملی ساختن استراتژی توازن فراساحلی در منطقه خاورمیانه شامل چه مواردی است؟ دولت ترامپ و بایدن علیرغم اختلافات در تاکتیک، اصول استراتژی توازن فراساحلی یعنی موازنه تهدید و موازنه قدرت را مورد توجه قرار دادند؛ چین به عنوان قدرتی فرامنطقه‌ای و جمهوری اسلامی ایران به عنوان قدرتی منطقه‌ای، تهدیدی برای ایالات متحده هستند که نیازمند مقابله با نفوذ و کنشگری آنان است. ترامپ به شیوه یکجانبه‌گرایانه و توسل به وجه سخت استراتژی توازن فراساحلی، کنار گذاشتن امریکا از تعهدات و تقدم بخشی به منافع امریکا بر تأمین امنیت برای متحدان و شرکای منطقه‌ای، ترتیبات امنیتی را در قالب پیمان ابراهیم، ناتوی عربی و احاله مسئولیت به متحدان امریکا عملی ساخت. اما بایدن تلاش نمود ضمن کنار گذاشتن رویه‌های مداخله آشکار، منافع امریکا را در منطقه و در قالب پیمان‌های اقتصادی و امنیتی دنبال نماید. مقابله با چشم‌انداز اقتصادی چین و یافتن ائتلافی برای ترغیب کشورهای منطقه به مشارکت در آن و احاله مسئولیت به عربستان سعودی و اسرائیل به عنوان کنشگران نیابتی برای مقابله با تهدید ایران مشخصاً در قالب دکترین بازدارندگی یکپارچه بخشی از این تاکتیک‌ها توسط دولت بایدن بوده است. در مقاله حاضر از روش مقایسه‌ای و چارچوب نظری موازنه فراساحلی بهره برده شده است.

واژگان اصلی: استراتژی موازنه فراساحلی، دکترین بازدارندگی یکپارچه، ترامپ، بایدن، خاورمیانه.

مقدمه

خاورمیانه منطقه‌ای استراتژیک در جهان است که به دلیل وجود منابع غنی انرژی و قرار داشتن در محور تعامل قاره اروپا، آسیا و آفریقا، جذابیت قابل توجهی برای قدرت‌های بزرگ در طول تاریخ و مخصوصاً پس از کشف نفت در این منطقه داشته است. به همین دلیل سیاستگذاران در ادوار مختلف تاریخی بر اهمیت دسترسی و دستیابی به منابع این منطقه و یا تعامل با کشورهای مهم در خاورمیانه توجه خاصی نشان داده‌اند. همچنان‌که حضور امریکا در منطقه خاورمیانه در ادوار مختلف تاریخی و مخصوصاً پس از فروپاشی شوروی سابق و برقراری نظام تک قطبی در جهان بسیار محسوس بوده است. بر مبنای اهمیت تاریخی و کنونی منطقه خاورمیانه و زیرمجموعه امنیتی آن یعنی خلیج فارس، استراتژی موازنه فراساحلی که توسط والت و مرشمایر (۲۰۱۶) مطرح شده است، خاورمیانه را در کنار آسیای شرقی و اروپا، تحت عنوان مناطق سه گانه و استراتژیکی دانسته که ایالات متحده به عنوان هژمون نظام بین‌الملل برای مهار تهدیدها می‌بایست نگاه ویژه‌ای به آن معطوف دارد. استراتژی توازن فراساحلی که جایگزین استراتژی هژمونی لیبرالی شد که تا پایان دوره جرج بوش بر صحنه سیاست خارجی امریکا تفوق داشت، رویکرد نظامی و مداخله‌جویانه امریکا را در تضاد با منافع ایالات متحده می‌داند و از تاکتیک‌های انتقال رنج به دیگری، احاله مسئولیت، دیپلماسی هوشمند، جنگ‌های نیابتی و کشگران نیابتی، استفاده از ظرفیت نظام بین‌الملل و نهادسازی لیبرال و حقوق بشر و همچنین استفاده مداوم از دیپلماسی برای حل بحران‌ها در منطقه خاورمیانه در طی سالهای ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۴ دفاع نموده، می‌نماید.

استراتژی توازن فراساحلی گویای شرایط دشواری است که هژمونی ایالات متحده امریکا پس از بروز دو جنگ گسترده در عراق و افغانستان، مبارزه با تروریسم، طرح خاورمیانه بزرگ، مداخله در امور کشورها، دموکراسی‌سازی با زور و از بالا به پایین و سیاست نظامی و یکجانبه‌گرایانه به آن متوسل شده است. موارد یاد شده هم از نظر خدشه وارد کردن به مشروعیت هژمون و هم از نظر تحمیل هزینه‌های سنگین اعم از نظامی و مالی به امریکا باعث شد تا سیاستگذاران و استراتژیست‌های امریکا درصدد یافتن راهی برآیند تا در چارچوب آن بتوانند ضمن حفظ برتری خود در نظام بین‌الملل، ابتدا هزینه‌های مداخله امریکا را به حداقل برسانند و سپس بتوانند در شرایط ناشی از سربرآوردن قدرت‌های نوظهور، توجه خود را بر نقاطی متمرکز کنند که از اهمیت بیشتری برای آنان برخوردار است. بدین ترتیب چندجانبه‌گرایی در قالب ظهور بازیگران قدرتمند جهانی و منطقه‌ای و شکل‌گیری

ائتلاف‌های نوظهور اقتصادی و امنیتی از یک طرف و بی‌اعتبار شدن اندیشه دموکراسی‌سازی در ملل تحت استبداد از سوی دیگر باعث شد تا استراتژی توازن فراساحلی یا موازنه از راه دور جای استراتژی هژمونی‌گرایی لیبرال را بگیرد.

با در نظر داشتن اهمیت منطقه خاورمیانه و نقش استراتژی‌ها در تعیین مناسبات سیاست خارجی ایالات متحده در مناطق مختلف جهان از جمله خاورمیانه، پژوهش حاضر درصدد است تا رویکردهای دو دولت ترامپ و بایدن را در چارچوب استراتژی یاد شده مورد بررسی قرار دهد. آنچه می‌تواند به عنوان ضرورت پژوهش حاضر مطرح شود، پی بردن به اصول و تاکتیک‌های ایالات متحده پس از کنار گذاشتن استراتژی هژمونی لیبرال به دلیل تبعات مالی، نظامی و انسانی آن و آفرینش نقشی جدید برای هژمون نظام بین‌الملل است تا ضمن اثرگذاری بر مناسبات منطقه‌ای، رفتاری آشکار و مداخله‌جویانه در امور کشورها نداشته باشد.

۱) پیشینه پژوهش

برخی تحقیقات به بحث استراتژی توازن فراساحلی امریکا و کارایی آن پس از استراتژی هژمونی لیبرال پرداختند که به اهم آنان اشاره خواهد شد:

کنت والتز (۲۰۲۰) در مقاله خود با عنوان توازن فراساحلی به بررسی ایده استراتژی توازن فراساحلی و تناسب آن با دیگر استراتژی‌های موازنه قدرت می‌پردازد. در این مقاله، مزیت های استراتژی توازن فراساحلی به خوبی تشریح شده است، اما به ضعف درونی استراتژی های پیشین که ایالات متحده نیز کارگزار آنان بوده است، توجهی نشان داده نشد. جان مرشایمر (۲۰۱۵) در مقاله خود با عنوان مورد واقع‌گرایانه برای توازن فراساحلی مروری جامع از استراتژی توازن فراساحلی و کاربرد آن در سیاست خارجی ایالات متحده ارائه می‌کند و بر مزایا و معایب احتمالی این رویکرد تأکید می‌کند. کریستوفر پرل (۲۰۱۴) در مقاله توازن فراساحلی و آینده استراتژی کلان ایالات متحده به ارزیابی استراتژی توازن فراساحلی و کاربرد بالقوه آن در استراتژی کلان ایالات متحده در قرن بیست‌ویکم می‌پردازد. استیون والت (۲۰۱۲) در مقاله خود با عنوان پایان استراتژی توازن فراساحلی؟ معتقد است که ظهور چین و برخی عوامل دیگر ضرورت اصلاح استراتژی توازن فراساحلی را فراهم کرده و با این همه این استراتژی گزینه مناسبی در شرایط حاضر است. مقاله اخیر از سوی والت که واضح این استراتژی بوده است، دلایل مهمی برای بیان نقاط ضعف این استراتژی را از منظر نقد درونی نشان

می‌دهد. اما همچنان از عدول از این استراتژی مردد است. بری پوزن (۲۰۱۱) در مقاله خود تحت عنوان توازن فراساحلی و نه برتری جهانی باید استراتژی کلان ایالات متحده باشد، اینگونه استدلال می‌کند که ایالات متحده باید استراتژی کلان توازن فراساحلی را به عنوان جهت‌گیری اصلی خود در سیاست خارجی مدنظر قرار دهد. ایده پوزن به مزیت نگرش منطقه‌گرایی استراتژی توازن فراساحلی است و از این جهت به دیدگاه‌های کلان و فرمانطقه‌ای بی‌توجه است. چین و ایالات متحده: همکاری و رقابت در جنوب شرق آسیا، اثری است که در آن مستاندونو و ایکنبری (۲۰۱۱) وجوه همکاری و رقابت در جنوب شرق آسیا بین دو قدرت را مشخص کرده‌اند. شرق آسیا به‌عنوان حوزه تحدید قدرت چین از سوی ایالات متحده مورد توجه بوده و در عین حال همکاری اقتصادی و شرکاء آن در این منطقه موجب شده است تا به آن توجه ویژه‌ای داشته باشد. مهم‌ترین موضوع مورد تعارض تایوان است که نگاه رقابت‌گونه را تقویت کرده است. کریستوفر لین و بنیامین شوارتز (۲۰۰۸) در مقاله خود با عنوان آمریکا و جهان: نمونه‌ای از استراتژی توازن فراساحلی آورده‌اند که استراتژی توازن فراساحلی جایگزین مناسبی برای رویکرد نظامی و مداخله‌جویانه آمریکا بوده و چارچوبی برای مدیریت مؤثر روابط بین‌الملل فراهم می‌کند. اما پژوهش اخیر ملاحظات مربوط به ضعف این استراتژی را در برابر قدرت‌های نوظهور کمتر مورد توجه قرار داده است. والت و مرشایمر (۲۰۱۶) در مقاله موردی برای استراتژی توازن فراساحلی: استراتژی برای برتری ایالات متحده ضمن توجه به اصول استراتژی توازن فراساحلی، چند استدلال می‌آورند؛ آنها معتقدند که این استراتژی اولاً هزینه‌ها و خطرات گسترش بیش از حد تنش را کاهش می‌دهد: توازن فراساحلی می‌تواند به ایالات متحده کمک کند تا از هزینه‌ها و خطرات بالای مرتبط با مداخلات مستقیم نظامی و تلاش برای پلیس جهان شدن اجتناب کند. دوم؛ تمرکز بر چالش‌های حیاتی: با کاهش تعهدات در مناطق حاشیه‌ای، توازن فراساحلی منابعی را برای ایالات متحده آزاد می‌کند تا روی حیاتی‌ترین چالش‌های خود مانند ظهور چین تمرکز کند. سوم؛ استراتژی بلندمدت پایدارتر: مرشایمر و والت می‌گویند که توازن فراساحلی یک استراتژی مؤثر ایالات متحده در گذشته بوده است و ممکن است برای جهانی چند قطبی که در آن ایالات متحده دیگر نمی‌تواند به تنهایی سلطه جهانی را حفظ کند، مناسب‌تر باشد. هال برنزد (۲۰۲۲) در گزارش محدودیت‌های توازن فراساحلی قابلیت توازن فراساحلی را به عنوان یک استراتژی کلان برای ایالات متحده، به ویژه در زمینه غرب آسیا مورد بررسی و انتقاد قرار می‌دهد. نگاه تطبیقی به دو استراتژی هژمونی لیبرال و توازن فراساحلی داشته و با

یک ارزیابی انتقادی از توازن فراساحلی به عنوان یک استراتژی کلان قابل دوام برای ایالات متحده، به ویژه در محیط پیچیده غرب آسیا ارائه می‌کند. والت در کتاب جهنم نیات خب (۲۰۱۸) به بررسی جایگاه استراتژی هژمونی لیبرال پرداخته است. وی ضمن انتقاد از این استراتژی راه جایگزین را استراتژی توازن فراساحلی معرفی می‌کند. هزینه‌های ناشی از هژمونی لیبرال و مداخله‌گرایی حداکثری و هزینه‌های تحمیلی دیگر به دلیل نفوذ برخی عوامل همچون لابی اسرائیل، رسانه‌ها، برخی از اندیشکده‌ها و ... همچنان موجب نشده است که جامعه سیاست خارجی امریکا به سمت تغییر رویکرد حرکت کند.

هریک از تحقیقات ذکر شده به نحوی بحث توازن فراساحلی، محدودیت‌ها و فرصت‌های آن را در عرصه سیاست خارجی ایالات متحده به بحث گذاشته‌اند و از این جهت با چارچوب نظری بحث حاضر همسو هستند. اما وجه ممیزه پژوهش حاضر آن است که به دنبال مقایسه دو دولت ترامپ و بایدن در چارچوب این استراتژی و توجه به تاکتیک‌های مورد استفاده آنان می‌پردازد.

۲) چارچوب نظری: موازنه فراساحلی^۱

استراتژی توازن فراساحلی که از دوره اوپاما و مطرح شدن چندجانبه گرایی و تمایل هژمون به همکاری با متحدان و نهادهای همسو با آن در نقاط مختلف جهان آغاز شد، پیش‌تر توسط والت و مرشمایر مطرح شده بود. این استراتژی بیان می‌دارد که ایالات متحده برای برتری یافتن در ایفای نقش موازنه کننده از راه دور، می‌بایست عنصر در کنار موازنه قدرت،^۲ بر «موازنه تهدید»^۳ تأکید نماید (Walt, 1987: 90). همچنین هژمون برای کاستن از هزینه‌های ناشی از رهبری جهانی می‌بایست مسئولیت خود را به دیگران محول نماید. به بیان دیگر، ایالات متحده که تا قبل از این تلاش می‌کرد تا خود را در معرض منازعه قرار دهد، بهتر است از این پس، خود را دور از منازعه و در نقش منازعه گر تعریف نماید (Mearsheimer, 2014: 162). این رویکرد نظاره گرایانه امریکا باعث می‌شود تا این کشور در بحران‌ها و منازعات جهانی، ضمن حفظ قدرت و برتری خود، هزینه‌های ناشی از مداخله نظامی را به شکل قابل توجهی کاهش دهد و از تحمیل هزینه به خود دوری جوید (Walt, 1987: 110). بنابراین قبل از هر چیز نظریه و استراتژی توازن فراساحلی با نگرشی سودانگارانه به

¹ Offshor Balancing

² Balace of Power

³ Balance of Threat

دنبال آن است تا منافع هژمون را به شکلی کاهش دهد که در نهایت نقش و نفوذ امریکا به عنوان هژمون حفظ شود، اما از هزینه‌های نظامی و تبعات ناشی از مداخله نظامی نیز به حداقل برسد. هرچند در این استراتژی، عدم مداخله به صورت مطلق توصیه نشده است، بلکه والت چنین بیان می‌کند که ایالات متحده می‌بایست بخش گسترده‌ای نیروهای نظامی خود را از مناقشه دور نگه دارد و تنها زمانی مداخله را در دستور کار قرار دهد که به هیچ روش دیگری نتوان از منافع هژمون محافظت به عمل آورد و مداخل به عنوان آخرین راه لحاظ شود (Walt, 2005: 223). از این رو با استخراج از استراتژی توازن فراساحلی باید گفت که «مداخله‌گزینی» راهی برای جلوگیری از بی‌نظمی و یا خارج شدن امور از دست هژمون است. نمونه بارز این شیوه از مداخله به صورت مقطعی در سوریه، یمن، لیبی و یا ائتلاف امریکا علیه داعش دیده شده است.

وجه مهم دیگری از استراتژی توازن فراساحلی، «واگذاری مسئولیت به دیگران» یا «احاله مسئولیت» است. این دیدگاه بیش از همه در مقاله مشترک مرشمایر و والت^۲ (۲۰۱۶) تحت عنوان «موردی برای استراتژی موازنه فراساحلی» مطرح شده که اهم اصول و موارد مرتبط با استراتژی توازن فراساحلی در آن گنجانده شده است. از این رو، ایالات متحده باید به هر نحوی تسلط خود را بر نیمکره غربی حفظ نماید. اما برای حفظ این برتری که سه منطقه استراتژیک (اروپا، آسیای شرقی و خاورمیانه (خلیج فارس) را شامل می‌شود، نباید هزینه‌های زیادی بپردازد (Mearsheimer and Walt, 2016: 74)، بلکه باید مسئولیت را به قدرت‌های همسو با هژمون در این مناطق واگذار کند. بنابراین ایالات متحده باید آنچه را در قالب «دموکراسی‌سازی» یا مداخله در بحران‌ها و راه انداختن جنگ در دوره بوش و ماقبل آن مداخله داشته است، به کناری نهد. صورت دیگر احاله مسئولیت همان کنار کشیدن ایالات متحده از مناقشات و نگاه به درون کشور است که القاکننده شیوه جدیدی از انزواگرایی است که البته درصدد آمیختن شیوه‌های سخت و نرم قدرت برای تسلط هژمون به انحاء دیگری است. ابتدا این استراتژی در دوره اوباما با استقبال روبرو شد و وی تا حد قابل توجهی، ایالات متحده را از مناقشات دور نگه داشت و در مواردی که شاهد مداخله امریکا در بحران‌ها و منازعات منطقه‌ای و جهانی بودیم، با مداخله‌گزینی یا طرح «جنگ جانشین»^۳، نبردهای هوایی بودن بدون سرنشین را

¹ Selective Internention

² Buck passing

³ Mearsheimer and Stephen M. Walt

⁴ Democratization

⁵ War by surrogate

برای به حداقل رساندن تلفات و خسارات در پیش گرفت. همچنان که در نبرد با تروریست‌ها در کشورهای مختلف نظیر پاکستان، افغانستان یا از بین بردن سران داعش، در مواردی که از مداخله گزینشی بهره می‌برد، سیاست نظامی دخالت نظامی بدون نیروی زمینی را در دستور کار قرار می‌داد (Kriege, 2016: 134). این شیوه در عرصه مداخلات نظامی نشانگر آن بود که ایالات متحده برخلاف ادوار پیشین، قائل به پذیرش هزینه‌های سنگین برای مقابله با بحران‌ها در نقاط مختلف جهان ندارد و از این‌رو در مناطق استراتژیک سه گانه یاد شده به دنبال استفاده از شیوه‌های کم هزینه، اثرگذار و در عین حال نافذ و ترکیبی است. بر مبنای همین رویکرد تحلیلی می‌توان نقش و جایگاه این استراتژی را در رفتارهای دو دولت ترامپ و بایدن در طی سال‌های ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۴ مورد بررسی قرار داد.

۳) ترامپ و استراتژی توازن فراساحلی

دوره ترامپ که از سال ۲۰۱۶ آغاز شد، هرچند نوعی رویکرد تهاجمی از سوی ایالات متحده به شمار می‌رود، اما در نظرگاه استراتژی و تقسیم‌بندی دوگانه (انزواگرایی و بین‌الملل‌گرایی)^۱ به وضعیت داخلی امریکا و پرهیز از مداخله نظامی، بدبینی به نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای، عدم ائتلاف و اتحاد، بی‌تمایلی به حضور در نهادهایی که منافع امریکا چندان در آنان تأمین نمی‌شود، تأکید دارد. همچنین تکیه بر سازوکارهایی است که بتوانند تهدیدات را در مناطق مختلف شناسایی و نسبت به آنان تصمیم‌گیری نماید. بر اساس سند امنیت ملی ۲۰۱۷، رویکرد ترامپ نسبت به منطقه را اینگونه می‌توان ذکر کرد: مقابله با گسترش نفوذ ایران؛ تقویت دولت‌های متحد و نزدیک به خود در منطقه؛ تغییر رویکرد نظامی در منطقه از مداخله حداکثری به حضور بصره و موثر.^۳

۳-۱. دفع تهدید ایران

استراتژی توازن فراساحلی بر موازنه تهدید تأکید می‌کند (Walt, 1987: 91). بر مبنای همین نگرش، دفع تهدیدات آینده بسیار مهم‌تر از درگیر شدن در مناقشات فعلی و بیهوده است (Mearsheimer and Walt, 2016: 72). به همین دلیل در دوره ترامپ برای حل بحران‌های

^۱ Isolationism

^۲ Internationalism

^۳ Cost-effective

خاورمیانه به عنوان یکی از مناطق سه گانه استراتژیک (Ibid: 71)، فشار و تهدید همه جانبه و یا آنچه فشار حداکثری نامیده می‌شود، مورد توجه ترامپ بوده است. بر این اساس، عمده تلاش ترامپ پیروی از سیاست «دفع تهدیدات» بوده است؛ به طوری که مهار کنشگری قدرت‌های منطقه‌ای در خاورمیانه و همسویی با الگوی رفتاری امریکا در این میان بسیار مورد توجه بوده است (Mandel, 8: 2020). ترامپ برای دفع تهدیدات منطقه که همسویی با کشورهای عربی و اسرائیل نیز در آن مشهود است، بر این باور بود که توافق و سازش با ایران نتیجه‌ای جز گسترش نفوذ ایران و ناامن کردن منطقه نخواهد داشت. از این‌رو، با دنبال کردن سیاست «فشار حداکثری چندجانبه» این هدف را پیگیری نمود که ایران از مداخلات خود در امور کشورهای منطقه خودداری کند و البته این موضوع را نیز مطرح می‌کردند که امریکا به دنبال جنگ با ایران نیست (Foreign Affairs, November/December 2018). بخش قابل توجه فشار حداکثری از سوی دولت ترامپ ناظر بر گسترش تحریم‌ها علیه ایران و بسیج کشورهای منطقه در قالب ائتلاف‌هایی نظیر ناتوی عربی، پیمان ابراهیم و... بوده است. همچنان که ایالات متحده در این دوره تلاش نمود تا با وارد کردن تسلیحات به کشورهای عربی منطقه، آنان را در برابر تهدیدات مصون نگه دارد. بنابراین رویکرد ترامپ هر چند در چارچوب استراتژی توازن فراساحلی است، اما گرایش به قدرت سخت امریکا دارد و به شیوه‌ای عملیاتی و وارد کردن تحریم و فشار حداکثری برای تهدید رقبای دشمنان بوده است. از این‌رو ترامپ چندان به اجماع جهانی برای دفع تهدیدات توجهی نشان نمی‌داد.

۲-۳. معامله قرن^۲ و ترتیبات امنیت شبکه‌ای

مداخله هژمون در استراتژی توازن فراساحلی با تکیه بر مدیریت از راه دور و به کار گرفتن متحدان در یک ترتیبات امنیتی دسته جمعی و شبکه‌ای است. این به معنای نقش دادن به متحدان هژمون در مناطق استراتژیک است (Walt and Mearsheimer, 2016: 71). بر همین اساس دولت ترامپ تلاش کرده است تا به شیوه‌های مختلف، متحدان خود از اسرائیل گرفته تا کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس را به صورتی فعال در ترتیبات امنیتی مشترک جای دهد. تاکتیکی که برای کنشگری اسرائیل در منطقه خاورمیانه از سوی امریکا مطرح شده است، «معامله قرن» است. معامله قرن در واقع از سوی دولت ترامپ مطرح شد که در ظاهر با هدف حل کردن دائمی مناقشه دولت فلسطین و

¹ Multilateral Maximim Pressure

² Deal of the Century

اسرائیل تهیه شده که به دنبال پایان دادن به مناقشه ۷۰ ساله میان دو کشور است (آجیلی و نصیری پایروند، ۱۴۰۰: ۸۵). هدف از این طرح نیز در اصل، مقابله با نفوذ ایران در منطقه است. همچنان که مقامات امریکا در دوران ترامپ به صراحت به این موضوع و هدف اشاره کردند. حیم سابان^۱ در سال ۲۰۱۷ با جرارد کوشنر داماد ترامپ مهم‌ترین موارد این معامله را بیان کرد که هدف از آن را کمک کننده به ایجاد صلح و ثبات در منطقه و تضعیف کننده نفوذ ایران در منطقه دانسته است (The Saban forum, 2017). در این پیمان‌نامه صلح، امریکا با محوریت دادن به صلح میان فلسطین و اسرائیل و همچنین دخیل کردن کشورهای عربی در پروژه های عظیم سرمایه‌گذاری، آنها را وادار یا ترغیب به حمایت از این پیمان نمود. همچنان‌که ترامپ در راستای پیشبرد اهداف سیاسی خود و کمک به ارتقای نقش اسرائیل در مسائل منطقه‌ای و جلوگیری از نفوذ ایران و تهدید کنندگان منافع خود، دستور داد تا سفارت این کشور از تل‌آویو به بیت‌المقدس منتقل شود (The White House, 2017). هرچند جزئیات این معامله قرن در عرصه‌های مختلف تعاملات مرزی و سرزمینی و جابجایی در بسیاری از مناطق اشغال شده می‌بود، اما در نهایت بر مبنای همان رویکرد توازن فراساحلی، به معنای گرایش امریکا به استفاده از روش‌های نرم، کم‌هزینه و بدون مداخله نظامی است که به شکل بهتری بتواند منافع امریکا را در یکی از مناطق سه‌گانه استراتژیک به پیش ببرد. بنابراین امنیت شبکه‌ای و دسته جمعی وجه مهم از استراتژی توازن فراساحلی در دوره ترامپ است.

۳-۳. ناتوی عربی و احاله مسؤولیت

در تشریح نظریه و استراتژی توازن فراساحلی این نکته مطرح شد که کشورها در مسیر شکل‌دهی به ائتلاف به دنبال توازن قوا نیستند و در تلاش هستند تا موازنه‌ای بر علیه تهدیدات خود سامان بدهند. بنابراین تهدیداتی که خطرات بیشتری دارند، نیازمند ائتلاف‌سازی در مقابل آنان است و تهدیدها صرفاً براساس قدرت دولتهای متعارض استوار نیست. به همین دلیل حتی والت و مرشمایر بر این باور هستند که ایالات متحده برای ائتلاف‌سازی، دشمنان زیادی ندارد و مشکلات کمتری پیش روی این دولت وجود دارند (Walt and Mearshmeir, 2016). به هر حال برای ائتلاف‌سازی نیازمند نقش دادن به بازیگران مؤثر و بانفوذ در مناطق استراتژیک سه‌گانه است که با توجه به راهبرد موازنه فراساحل، بدون حضور مستقیم امریکا و واگذاری مسؤولیت به متحدین این کشور در مناطق یاد شده صورت گیرد. از این رو «احاله مسؤولیت» وجه مهمی از استراتژی فراساحلی امریکا در

¹ Haim Saban

خاورمیانه است که با ابزارها و راهکارهای متعددی در حال انجام شدن است. ناتوی عربی در واقع بخش «سخت» ائتلاف‌سازی امریکا در چارچوب استراتژی توازن فراساحلی است که متحدان را به استفاده از نیروی نظامی مشترک ترغیب می‌سازد. بررسی این رویه سخت نشان دهنده آن است که به لحاظ جغرافیایی و مکانی، این ائتلاف برای متحد کردن کشورهای عربی (به صورت آشکار) و حمایت از اسرائیل (به صورت پنهان و ضمنی) است تا بتوان از تهدیدات ایران بر علیه این کشورها محافظت به عمل آورده شود. نام این اتحاد را کشورهای عربی با حمایت امریکا تحت عنوان «اتحاد استراتژیک خاورمیانه یا میسا» نام گذاشتند که به ناتوی عربی معروف شد (Aluwaisheg, 2018). این طرح مخصوصاً در دوره ترامپ بیش از پیش از سوی امریکا دنبال شد و در مورد اهداف اصلی آن یعنی تشکیل یک ائتلاف نظامی و استفاده از آن برای عملیات خاص، مقابله با تهدیدات منطقه‌ای نظیر تهدیداتی که از سوی ایران متوجه این کشورها می‌شود، یک وحدت رویه ایجاد شود.

از منظر نقش امریکا در ائتلاف «میسا» یا ناتوی عربی باید گفت که حتی این کشورها در نوامبر ۲۰۱۸ نیز گردهم جمع شدند تا گمانه‌زنی برای تشکیل ناتوی عربی بیش از پیش تقویت شود (Ibid). با این حال، ایده ناتوی عربی هرچند مزیتی برای کشورهای عربی است تا بتوانند یک وحدت رویه برای مقابله با تهدیدات ایجاد نمایند، اما در نهایت گزینش اعضای آن در نقطه استراتژیک (خاورمیانه و خلیج فارس) که یکی از مناطق حساس از نظر استراتژی توازن فراساحلی بود (Walt and Mearshmeir, 2016)، نشانگر تأکید امریکا بر خشی کردن تهدیدات از طریق احاطه مسئولیت و دور ماندن از تحولات و یا عواقب تنش در منطقه خاورمیانه است.

با در نظر داشتن اهداف ناتوی عربی که به دنبال طرح جدید ارتش عربی متشکل از نیروهای نظامی ۸ کشور عربستان سعودی، امارات متحده عربی، بحرین، کویت، عمان، قطر، مصر و اردن خواهد بود، مبارزه با تروریسم نیز از اهداف آن تلقی شده است. همین ایده در زمانی که ناتوی عربی بسیار مورد توجه قرار گرفت، توسط مایک پمپئو، وزیر امور خارجه دولت ترامپ نیز مطرح شد. به گفته وی: "شکست دادن داعش و گروههای تروریستی، ایجاد صلح و ثبات در کشورهای عربی منطقه و همچنین متوقف نمودن فعالیت‌های ایران در کشورهای مختلف می‌تواند مهم باشد" (Aluwaisheg, 2018). بر این اساس ایالات متحده درصدد است تا با ایجاد یک نسخه دیگری

^۱ Middle East Strategic Alliance (Mesa)

از ناتو که شامل بخش‌هایی از اروپا تا ترکیه می‌شود، ناتوی عربی را نیز در راستای نوعی احاله مسئولیت به کشورهای مناطق استراتژیک برای ایجاد ثبات و حمایت از منافع امریکا به کار گیرد. به عبارت دیگر ناتوی عربی، نسخه شبیه‌سازی ناتوی غربی برای کشورهای تشکیل دهنده و امریکا است که بتواند رویه مؤثری میان اعضا ایجاد کند و بر مبنای اصل دفاع جمعی طراحی شود (دواطلب و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۱۶). بدین ترتیب در راستای عملی شدن استراتژی توازن فراساحلی، ایده تشکیل ارتش مشترک عربی در این مرحله، بر خلاف دو مرحله قبلی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۹۰، بیش از آنکه طرحی عربی باشد، طرحی آمریکایی است. دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری امریکا این طرح را «اتحاد استراتژیک خاورمیانه» توصیف و «ناتوی عربی» نامید.

۳-۴. پیمان ابراهیم^۱

یکی از مشخصه‌های در دوره ترامپ، گرایش به نوعی ائتلاف‌سازی محدود در خاورمیانه است که در پیمان ابراهیم و صلح خاورمیانه و یا نزدیک کردن کشورهای عربی و اسرائیل نمود یافته است. ترامپ در راستای تحقق حمایت از اسرائیل، سفارت این کشور را از تل‌آویو به بیت‌المقدس منتقل کرد و هدف اصلی آن نیز تقویت اسرائیل در برابر تهدیدات ایران بوده است (جوادی و همکاران، ۱۴۰۱: ۲۵۰). در این راستا نیز عمده تلاش ترامپ پیروی از سیاست «دفع تهدیدات» بوده است؛ به طوری که مهار کنشگری قدرت‌های منطقه‌ای در خاورمیانه و همسویی با الگوی رفتاری امریکا در این میان بسیار مورد توجه بوده است (Mandel, 2020: 8). ترامپ برای دفع تهدیدات منطقه که همسویی با کشورهای عربی و اسرائیل نیز در آن مشهود است، بر این باور بود که توافق و سازش با ایران نتیجه‌ای جز گسترش نفوذ ایران و ناامن کردن منطقه نخواهد داشت. از این‌رو، با دنبال کردن سیاست «فشار حداکثری چندجانبه» این هدف را پیگیری نمود که ایران از مداخلات خود در امور کشورهای منطقه خودداری کند و البته این موضوع را نیز مطرح می‌کردند که امریکا به دنبال جنگ با ایران نیست (Foreign Affairs, November/December 2018). بخش قابل توجه فشار حداکثری از سوی دولت ترامپ ناظر بر گسترش تحریم‌ها علیه ایران و بسیج کشورهای منطقه در قالب ائتلاف‌هایی نظیر ناتوی عربی، پیمان ابراهیم و... بوده است. همچنان که ایالات متحده در این دوره تلاش نمود تا با وارد کردن تسلیحات به کشورهای عربی منطقه، آنان را در برابر تهدیدات مصون نگه دارد. بنابراین رویکرد ترامپ برخلاف اوپاما از نوع گرایش به قدرت سخت امریکا اما به

^۱ Abraham Accords

شیوه ای عملیاتی و وارد کردن تحریم و فشار حداکثری برای تهدید رقبا و دشمنان بوده است و از این رو ترامپ چندان به اجماع جهانی برای دفع تهدیدات توجهی نشان نمی‌داد.

در همین راستا ترامپ برای غلبه بر بحران امنیتی در خاورمیانه و به دست آوردن رضایت متحدین خود در منطقه خلیج فارس و اسرائیل، ضمن برجسته کردن دشمنی آنان با ایران، زمینه را برای ایجاد یک توافق امنیتی-سیاسی نظیر پیمان ابراهیم فراهم نموده بود. زیرا کشورهای منطقه خلیج فارس با نگرانی از تهدید ایران و متحدان وی در عراق، سوریه و لبنان، این خواسته را مطرح کردند که نیازمند یک اتحاد قوی برای مقابله با ایران هستند. مهم ترین متحد نیز ایالات متحده است که البته ایالات متحده نیز همواره اسرائیل را در کنار خود می‌بیند (Helfont, 2022: 23). بنابراین با توجه به بی-تمایلی امریکا به حضور نظامی در خاورمیانه، تلاش ترامپ بر این بود تا بتواند ضمن طرح عادی-سازی روابط میان کشورهای عربی و اسرائیل، پیمان ابراهیم را طرحی فراگیر برای صلح و عادی-سازی روابط میان کشورها و بر ضد ایران تشکیل دهد.

برای عملی کردن ائتلاف به رهبری امریکا، ترامپ خاورمیانه را نیازمند نوعی همگرایی می‌داند که بر مبنای آن کشورهای عربی بتوانند یک الگوی دیگری از ناتو را در منطقه تشکیل دهند. به همین دلیل تلاش همگرایانه ای از سوی اسرائیل-امریکا و کشورهای عربی صورت گرفت تا بتوانند در قالب یک طرح و نیروی نظامی متشکل در برابر دشمن مشترک یعنی ایران بایستند. زیرا ایران به مثابه ید دشمن قدرتمند و چالش برانگیز برای اسرائیل بوده است (Rabinovich, 2015: 1). به همین دلیل حتی تبدیل شدن ایران به دشمن مشترک کشورهای عربی و اسرائیل (البته به دلایلی متفاوت)، باعث شده تا حتی زمینه‌های همکاری میان اسرائیل و عربستان نیز فراهم شود و این تمایل از سوی عربستان تا زمانی است که برای پیشبرد منافع این کشور باشد (Shay, 2016: 3). به هر حال، طرح نظامی ناتوی عربی از سوی دولت ترامپ در واقع حاصل خواسته ای بود که کشورهای عربی پس از تحولات سال ۲۰۱۱، گسترش تهدیدات تروریستی در کشورهای خود و همچنین تغییر موازنه قدرت به نفع ایران و محور مقاومت در حال رخ دادن بود. به همین دلیل تمایلات کشورهای عربی با هدف تأمین امنیت، زمینه‌ساز دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای نیز امریکا را بیش از پیش پررنگ کرد (سازمند و جوکار، ۱۳۹۵: ۱۷۳).

امارات متحده عربی به عنوان اولین کشور با این شرط که کرانه باختری نباید با اسرائیل واگذار شود، از امضاکنندگان پیمان ابراهیم با فشار ایالات متحده امریکا بوده است. به همین ترتیب سایر کشورهای

عربی نظیر کویت، عمان و عربستان سعودی با طرح شروطی خواستار مشارکت در این پیمان شدند (Ben-Ami, 2020: 17). بنابراین دولت ترامپ با ایجاد یک مشارکت جمعی از طریق عادی-سازی روابط میان کشورهای عربی و اسرائیل درصدد است تا ضمن برطرف ساختن دغدغه امنیتی کشورهای یاد شده، از جایگاه کشورهای عربی برای حفاظت از اسرائیل بهره برداری کند (Edmondson, 2020: 21). نتیجه نهایی چنین تعهداتی، برداشتن بار اضافی از دوش ایالات متحده و حل خواسته‌های امنیتی کشورهای حاشیه خلیج فارس و اسرائیل به شیوه‌ای غیرنظامی و کم هزینه است که نظیر آن در ناتوی عربی نیز دیده می‌شود.

۴) ائتلاف‌های نوظهور بایدن؛ شیوه متفاوت از توازن فراساحلی

دوره بایدن برخلاف رویکرد یکجانبه‌گرایی ترامپ به دنبال استفاده از ظرفیت‌های جدید برای توسعه همکاری آمریکا با متحدان در مناطق مختلف از جمله خاورمیانه است. بایدن رویه یکجانبه‌گرایانه ترامپ و خروج وی از برخی تعهدات آمریکا در خاورمیانه نظیر توافق برجام را به ضرر منافع آمریکا در منطقه ارزیابی کرده است. به همین دلیل هم بحث احیای برجام و هم دو ابتکار دولت بایدن یعنی گروه 12u2 و همچنین ایمک^۱ به معنای تلاش برای پیوستن آمریکا به ترتیبات منطقه‌ای و همکاری‌جویانه با تأکید بر وجه اقتصادی و سیاسی-امنیتی، مورد توجه است. رویکرد قاعده‌مندی^۲ دولت بایدن که سالیوان به آن اشاره کرده است، در همین چارچوب معنا پیدا می‌کند. حمایت قاطع از اسرائیل، همکاری با شرکا و ارتباطات دیپلماتیک به منظور عملیاتی‌سازی توازن فراساحلی مورد توجه دولت بایدن بوده است (Sullivan, 2023: 23).

۴-۱. گروه 12U2 و ائتلاف‌سازی بایدن

سران دولت‌های هند، اسرائیل، امارات متحده عربی (امارات متحده عربی) و ایالات متحده اولین نشست سران رهبران را در ۱۴ ژوئیه ۲۰۲۲ برای ایجاد گروه 12U2 تشکیل دادند. این گروه منحصربه‌فرد از کشورها، پروژه‌ها و ابتکارات بانکی را برای مقابله با برخی از بزرگترین چالش‌های پیش‌روی جهان ما، با تمرکز ویژه بر سرمایه‌گذاری‌های مشترک و ابتکارات جدید در آب، انرژی،

¹ India-Middle East-Europe Economic Corridor

² Diciplined Approach

³ India, Isreal, United Arab Emirates, United States

حمل و نقل، فضا، سلامت، امنیت غذایی و فناوری شناسایی می‌کنند (U.S Department of State, 2023). در این ائتلاف نوین، بایدها اهداف سیاسی، امنیتی و اقتصادی قابل توجهی را دنبال می‌کند که برخی از مهم‌ترین آنان در برنامه این ائتلاف چنین آمده است: بسیج منابع و توجه ویژه به بخش خصوصی برای نوسازی زیرساخت‌ها؛ استفاده از مسیرهای کم هزینه برای طی کردن مسیر توسعه در عرصه صنایع؛ ایجاد انعطاف‌پذیری در زنجیره تأمین برای صنایع کلیدی که بر نگرانی‌های امنیت ملی تأثیر می‌گذارند، مانند: امنیت غذایی، خدمات بخش بهداشت، و دسترسی به منابع حیاتی؛ بهبود سلامت عمومی و دسترسی به واکسن؛ ارتباط فیزیکی پیشرفته بین کشورهای منطقه خاورمیانه؛ ایجاد زمینه‌های مشترک برای یافتن راه‌حل‌های جدیدی برای مبارزه با آلودگی؛ بررسی فرصت‌های تأمین مالی مشترک؛ اتصال استارت‌آپ‌های سرمایه‌گذاری‌های I2U2 به یکدیگر؛ ترویج و توسعه فناوری‌های نوظهور و انرژی سبز، در عین تضمین امنیت غذایی و انرژی در کوتاه مدت و بلندمدت؛ حمایت اعضا از توافقات ابراهیم و دیگر ترتیبات صلح و عادی‌سازی با اسرائیل (U.S, Department of State, 2023).

بدین ترتیب در برنامه گروه I2U2، طرح‌های اقتصادی آمریکا در دولت بایدن با انگیزه‌های سیاسی و امنیتی نظیر حمایت از پیمان ابراهیم و عادی‌سازی روابط کشورهای منطقه با اسرائیل نیز لحاظ شده است. بدین ترتیب انتظار می‌رود ظهور گروه I2U2 متشکل از هند، اسرائیل، امارات متحده عربی و ایالات متحده آمریکا - تأثیر قابل توجهی بر موقعیت هند در سیاست جهانی داشته باشد. ضمن اینکه هدف دیگر این گروه بر اساس منافع و ارزش‌های مشترک از جمله دموکراسی، نوآوری و رشد اقتصادی بنا شده است.

۴-۲. ایمک^۱

وجه مشخص استراتژی توازن فراساحلی توجه به تهدیدات به جای افزایش قدرت هژمون بوده است (Walt and Mearshmeir, 2016). بنابراین در دوره بایدن با پیروی از همین استراتژی، مقابله با تهدیدات و جلوگیری از نفوذ و سیطره آنان بر مناطق از جمله خاورمیانه بسیار برجسته بوده است. چنانچه دوره بایدن مبتنی بر نوعی دوگانگی سیاست سخت و نرم از سوی ایالات متحده است که در منطقه خاورمیانه دنبال می‌شود. بایدن با پی بردن به این موضوع که مقابله مستقیم با ایران (به عنوان قدرت منطقه‌ای)، دشوار است و چشم اندازی برای تغییر رژیم در ایران دیده نمی‌شود،

¹ The India-Middle East-Europe Economic Corridor (IMEC)

ترجیح می‌دهد تا روش‌های دیگر را برای دستیابی به هدف خود یعنی مهار ایران به کار ببندد (Biden, 2020). به همین دلیل وی در دوره وی تلاش بر این است تا آمریکا بتوان از طریق توسل به نوعی «ائتلاف‌سازی نوین»، تهدیدات موجود در خاورمیانه را از بین ببرد. به همین جهت، حضور نظامی خود در منطقه را بر حسب نیاز (مداخله گزینشی) به پیش خواهد برد. همچنین درصدد برهم زدن شبکه‌های تروریستی بین‌المللی در این منطقه است و همچنین با هدف حمایت از منافع حیاتی آمریکا، جلوی اقدامات ایران نیز بایستد (The White House, 2021: 15). نمونه بارز بر هم زدن شبکه‌های تروریستی بین‌المللی (از منظر ایالات متحده)، انجام عملیات دریایی برای مقابله با حوثی‌ها، گروه‌های شبه نظامی در عراق و همچنین حفاظت از نیروهای خود در سوریه است تا بتواند مانع پیشروی گروه‌های مقاومت در عراق، سوریه و یمن شود.

اما بایدن برای دفع و خنثی کردن تهدیدات به همین رفتارهای سلبی بسنده نکرد، بلکه کوشش نمود تا ائتلاف سازی برای حمایت از متحدان از راه دور و جلوگیری از نفوذ چین و ایران را در دستور کار قرار دهد. توضیح اینکه در اجلاس ۲۰۲۳ سران گروه ۲۰، در شرایطی که شی جین پینگ حضور نداشت، برنامه‌ای که آن را رقیب ابتکار عمل یک کمربند-یک جاده چین اقلمداد می‌کنند، ارائه شد؛ مقصود از این طرح جدید آمریکا، کریدور اقتصادی هند-خاورمیانه-اروپا است؛ پروژه اتصال‌دهنده میان کشورهای منطقه، به رهبری ایالات متحده که هند را از طریق خلیج فارس به اروپا متصل می‌کند. در یادداشت تفاهم اولیه دو بخش پیش بینی شد: نخست پیوند دریایی شرقی بین هند و خلیج فارس، و بخش شمالی که شبه جزیره عربستان را به اروپا متصل می‌کند. اینها توسط یک شبکه راه‌آهن جدید به هم متصل خواهند شد تا خلیج فارس را از طریق اردن و اسرائیل به دریای مدیترانه متصل کند. دوم، فراتر از زیرساخت‌های حمل و نقل، کابل‌های زیردریایی تبادل داده‌ها را تسهیل می‌کنند، در حالی که خطوط لوله هیدروژنی در مسافت‌های طولانی اهداف آب‌وهوایی و کربن‌زدایی شرکت‌کنندگان را افزایش می‌دهد (موسسه مطالعاتی شورای روابط خارجی اروپا، ۲۰۲۳)

ایمک شامل دو مسیر مهم و استراتژیک است؛ اولی به عنوان یک کریدور حمل و نقل چند وجهی پیشنهاد شده است که شامل جاده‌ها، راه‌آهن‌ها، بنادر و خدمات به هم پیوسته است. هسته اولیه، یادداشت تفاهم برای ایمک توسط چندین عضو از جمله هند امضا شد و شامل این کشور با ایالات

^۱. اشاره به طرح چین در خاورمیانه و یک کمربند یک جاده در میان کشورهای اسلامی و اتصال به شمال آفریقا دارد.

متحده آمریکا، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، اتحادیه اروپا، ایتالیا، فرانسه و آلمان است (The White House 2023, Ministry of External Affairs 2023). بنابراین در این طرح که از سوی دولت بایدن ارائه شده است، هم می‌تواند مبتنی بر خشنی کردن برنامه چین برای پیوند با کشورهای اسلامی و اتصال به شمال آفریقا باشد و هم اینکه بتواند پروژه امنیتی آمریکا برای حمایت از اسرائیل را نیز محقق سازد. به هر حال بر مبنای اهداف این طرح، ابتکار عمل به آمریکا در رقابت با چین و عادی‌سازی روابط عربستان سعودی و اسرائیل کمک خواهد کرد.

۳-۴. ائتلاف اقتصادی و جلوگیری از نفوذ سیاسی رقبا و دشمنان منطقه‌ای

در چارچوب استراتژی توازن فراساحلی، رقبای منطقه‌ای می‌بایست مهار شوند تا تسلط هژمون بر مناطق استراتژیک حفظ شود (Walt, 1987). به همین دلیل بایدن تلاش نمود تا ائتلاف‌سازی با بازیگران منطقه‌ای را در چارچوب برنامه‌های اقتصادی سامان بخشد و در عین حال اهداف سیاسی آمریکا را نیز از راه دور محقق سازد. علاوه بر نیاز آمریکا به مدیریت نفت خاورمیانه، در چارچوب جنگ روسیه علیه اوکراین، امنیت اقتصادی و انرژی برای اروپا اهمیت بسیاری یافته و از همین‌رو تعریف چنین کریدوری زمینه‌ساز تقویت روابط با جنوب جهانی خواهد شد. علاوه بر این، آنگونه که ناظران می‌گویند، این ایده به بازارهای انرژی کشورهای خلیج فارس تنوع بخشیده و مأموریت آنها برای ایفای نقش به عنوان پل بین شرق و غرب کمک خواهد کرد. در نهایت، این امر به هند کمک می‌کند تا نقش بیشتری در زنجیره‌های ارزش جهانی ایفا کرده و از محاصره پکن خارج شود. بی‌دلیل نیست که جو بایدن و محمد بن سلمان از این ابتکار عمل تحت عنوان فرصتی تاریخی و طلایی یاد کردند (اقتصادنیوز، ۱۴۰۳/۲/۱۴). بنابراین طرح‌های مبتنی بر ائتلاف‌سازی نوین بایدن به منزله بازگشت آمریکا به منطقه، البته در قالب برنامه‌های مدیریت شده و ایفای نقش قدرت‌های منطقه‌ای برای کنار گذاشتن طرح‌های چین و مبارزه همزمان با چین و روسیه است. نقشه زیر نشان دهنده اهمیت و جایگاه این برنامه دولت بایدن است.

بر مبنای این ائتلاف نوین، مشارکت دادن کشورهای عربی در منافع اقتصادی ناشی از همکاری، اهداف سیاسی و امنیتی نیز دنبال می‌شود که بالطبع عادی‌سازی روابط کشورهای عربی با اسرائیل وجه برجسته آن است. زیرا دولت بایدن نیز بارها از پیمان ابراهیم به عنوان راهی برای گسترش دوستی میان کشورهای خاورمیانه دفاع کرده است که نتیجه آن، تهدید جلوه دادن ایران از سوی

¹ Normalization

اسرائیل و آمریکا در نزد کشورهای حوزه خلیج فارس است (غفاری هشجین و جندقی، ۱۴۰۰: ۹۸). بدین ترتیب در راستای همگرایی منطقه‌ای از سوی دولت بایدن، ایمک، شامل اتصال از طریق مسیرهای ریلی و دریایی است؛ با زیرساخت‌های راه‌آهن، بستی قابل اعتماد، انعطاف‌پذیر، و مقرون به صرفه حمل و نقل از طریق کشتی و اتصال آن به راه‌آهن، که باعث کوتاه شدن مسیرهای حمل و نقل، امکان دسترسی آسان به کالا و خدمات بین هند، امارات، عربستان سعودی، اردن، اسرائیل و اروپا از طریق توسعه شبکه ریلی می‌شود. همچنین اتصال آسیا و اروپا از همین کریدور حیاتی خواهد بود؛ زیرا از طریق آن، بنادر دبی و حیفامی توانستند هر شرکت یا کشوری که بخواهد به آنها دسترسی داشته باشد و کالاهای خود را از طریق مسیر مدیترانه به اقیانوس هند ارسال کنند. علاوه بر این، زیرساخت‌های حمل و نقل ریلی یک مزیتی به حمل و نقل ملی عربستان سعودی اضافه کرد و استراتژی لجستیک، منجر به یک برنامه جامع با هدف قرار دادن عربستان سعودی به عنوان یک مرکز لجستیکی جهانی و محور اتصال سه قاره (آسیا، اروپا و آفریقا) در حمایت از چشم‌انداز عربستان سعودی ۲۰۳۰ خواهد شد. بدین ترتیب توسعه حمل و نقل و خدمات که متمرکز بر چشم‌انداز عربستان سعودی تا سال ۲۰۳۰ هستند، نقش بسزایی در حرکت به سوی توسعه پایدار خواهند داشت (Arab News, 2023: 2). همچنان‌که این پروژه از حیث اقتصادی میان کشورهای عربی نیز منجر به زیرساخت‌های مازاد برای ایجاد یک شبکه راه‌آهن از امارات تا عربستان یعنی تا الغویفات در مرز امارات و عربستان نیز ایجاد می‌کند (Yagyavalk and Roychoudhury, 2023: 6). بنابراین دولت بایدن هرچند در بحبویه مشکلات و بحران‌های عمیقی که پس از آغاز مناقشه حماس و اسرائیل در اکتبر ۲۰۲۴ آغاز شد، چالش‌های متعددی را پیش‌روی خود می‌بیند و چشم‌انداز خاورمیانه بیش از هر زمان دیگری تیره شده است، اما به هر حال کوشش مضاعفی نمود تا بتواند رویکرد دولت ترامپ در زمینه انزوای و خروج از پیمان‌های منطقه‌ای را کنار گذاشته و آمریکا را به شیوه‌ای غیرمستقیم و در عین حال اثرگذار وارد معادلات اقتصادی و چشم‌انداز اقتصادی و توسعه کشورهای خاورمیانه نظیر عربستان سعودی و امارات نماید.

اما درباره امکان موفقیت برنامه اخیر و پیوند در گروه ایمک، تردیدهایی وجود دارد که از جمله توسط شورای روابط خارجی اتحادیه اروپا نیز مطرح شده است. ابتدا برای موفقیت، شرکت کنندگان

ایمک باید اطمینان حاصل کنند که این پروژه قابلیت تحقق داشته باشد، زیرا منافع ناشی از آن می‌بایست به اندازه کافی وسوسه کننده باشد که به طور معناداری به بازیگران منطقه‌ای انگیزه دهد. مهم‌تر اینکه این پروژه ده‌ها میلیارد دلار هزینه خواهد داشت و با چالش‌های لجستیکی بزرگی مواجه خواهد شد که مستلزم تعهد قابل توجه غرب است. اما اگر ایمک با تعهد جدی، با پشتوانه انتظارات واقع بینانه و گره زدن به چشم‌انداز یکپارچگی اقتصادی منطقه‌ای فراگیر دنبال شود، همچنان می‌تواند نقش معناداری در تأیید ارتباط ژئواکونومیک اروپا در منطقه خلیج فارس نقش ایفا کند (The European Council on Foreign Relations, 2024). اما با توجه به نقش چین در منطقه و توسعه روابط با کشورهای اسلامی، ائتلاف نوین به رهبری آمریکا در دولت بایدن همچنان نتوانسته در عرصه رسانه‌ها یا تغییر مناسبات اقتصادی به نفع این کشور برجسته شود. بر این موارد باید بحران غزه و نبرد حماس و اسرائیل را نیز اضافه کرد که حتی بروز جنگ میان طرفین باعث شد تا این پروژه و آنچه ائتلاف‌گرایی نوین دولت بایدن در نظر گرفته شده است، به محاق برود و حتی ممکن است گسترش نزاع میان دو طرف و مداخله سایر کشورهای خاورمیانه باعث به حاشیه رفتن آن شود.

۴-۴. ایالات متحده آمریکا و نمود عملیاتی استراتژی توازن فراساحلی در دوره بایدن: دکترین عملیاتی بازدارندگی یکپارچه^۱

در زمان رشد نیت تجدیدنظرطلبانه متجاوزان بالقوه و دورانی که موفقیت در جنگ به شبکه‌های اطلاعاتی و فرماندهی وابستگی بیشتری دارد، ایالات متحده می‌تواند با همسویی بهتر با ابزارهای مختلف قدرت خود و از طریق ادغام بیشتر بازدارندگی را تقویت کند. هدف ایجاد هم‌افزایی با متحدان و شرکا است که ظرفیت بیشتری برای اثر بازدارندگی ارائه دهد. بر مبنای این دکترین، ایالات متحده می‌تواند به سطح مطلوبی از بازدارندگی و جنگی قابل توجهی از یکپارچگی بهبود یافته، به ویژه از طریق هماهنگی بین خدمات در سراسر دولت ایالات متحده و تسهیم مسئولیت با متحدان و شرکا، دست یابد (Mazarr, Chan & Others, 2018).

نقش بازیگران منطقه‌ای مانند محور مقاومت، کشورهای عربی و چین، باعث شده که آمریکا مجبور شود استراتژی خود در خاورمیانه را تغییر دهد و به دنبال ایجاد ائتلاف‌های جدید و تقویت روابط با متحدان سنتی خود باشد. تهدید حاصل از بازیگران چالشگر همچون ایران و محور مقاومت موجب

¹ Integrated Deterrence Doctrine

² Buck-passing

شده است ایالات متحده و بازیگران منطقه‌ای بر مبنای موازنه تهدید و موازنه قدرت به سوی ائتلاف‌سازی در این راستا قدم بردارند. همه این پویایی‌ها ما را به دیگاه راهبردی بلندمدت ایالات متحده برای غرب آسیا می‌رساند. این اقدام در استراتژی دفاع ملی ۲۰۲۲ ایالات متحده تدوین شده و به نام دکترین بازدارندگی یکپارچه شهرت دارد (National Defense Strategy, 2022).

به طور خلاصه، مولفه‌های اصلی این دکترین عملیاتی بدین شرح است: پذیرش دکترین "بازدارندگی یکپارچه" شامل تسلیحات متعارف، هسته‌ای، دفاع موشکی و سایبری برای جلوگیری از تهاجم و مدیریت درگیری‌ها در منطقه؛ اتحادسازی با کشورهای عربی و اسرائیل در حوزه‌های نظامی-امنیتی (فروش تسلیحات، رزمایش مشترک، اشتراک اطلاعات)، سیاسی (حمایت دیپلماتیک، تحریم‌های ایران) و اقتصادی (تجارت، سرمایه‌گذاری مشترک) برای مقابله با تهدیدات و محدود کردن نفوذ رقبای؛ بکارگیری توازن فراساحلی و کنشگری نیابتی با تکیه بر شرکای منطقه‌ای برای ثبات، اجتناب از دخالت مستقیم نظامی ایالات متحده، حمایت از عملیات متحدان، ارائه اطلاعات و تدارکات و هماهنگی چارچوب‌های امنیتی منطقه‌ای؛ ترویج منطقه‌ای‌سازی و ائتلاف‌سازی از طریق تقویت سازمان‌های منطقه‌ای مانند شورای همکاری خلیج فارس و سازمان همکاری اسلامی؛ تسهیل ادغام اسرائیل و تشویق همکاری اقتصادی برای تعادل قدرت و مدیریت تهدیدها.

این استراتژی چندوجهی از اتحادها، بازدارندگی، چارچوب‌های منطقه‌ای و دخالت محدود ایالات متحده برای دستیابی به اهداف آمریکا استفاده می‌کند. دکترین عملیاتی بازدارندگی یکپارچه، ستون مرکزی پاسخ استراتژیک ایالات متحده به چالش‌های امنیتی پیچیده در خاورمیانه است که از طیف وسیعی از ابزارهای نظامی و غیرنظامی برای جلوگیری از تهاجم و مدیریت درگیری‌ها به نفع متحدین و شرکا استفاده می‌کند. این بخشی از یک استراتژی موازنه گسترده‌تر با هدف حفظ نفوذ و منافع آمریکا در منطقه است (Mazarr & Ke, 2024).

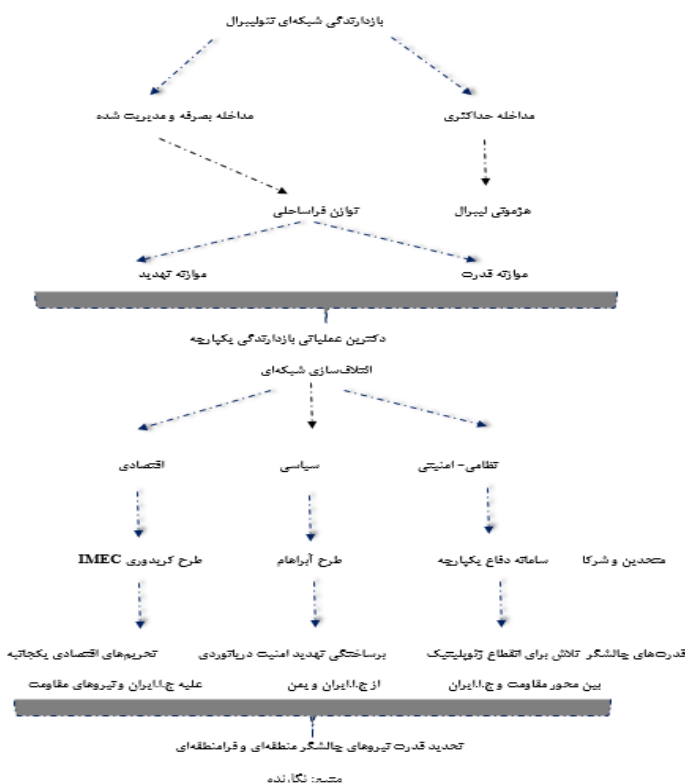
یکی دیگر از جنبه‌های بازدارندگی یکپارچه، افزایش همکاری سه‌جانبه بین شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه اروپا و ناتو است. شبکه دفاع هوایی مشترک به رهبری آمریکا، اتحاد دفاع هوایی خاورمیانه گامی راهبردی برای منطقه جهت محافظت از متحدان در برابر تلاش‌های ایران برای استفاده از راکت، موشک و پهپاد است. کنگره آمریکا نیز با این طرح هماهنگ پیش می‌رود. به عنوان

¹ National Defense Strategy

² Alliance-Building

بخشی از قانون مجوز دفاع ملی ۲۰۲۳ کنگره آمریکا در سال ۲۰۲۲ قانون بازدارندگی نیروهای دشمن و توانمندسازی دفاع ملی را تصویب کرد که به وزیر دفاع آمریکا اجازه داد تا یک سیستم دفاع هوایی و موشکی یکپارچه با اسرائیل و سایر شرکای نظامی خاورمیانه ایجاد کند. این لایحه در هنگام ارائه از حمایت گسترده دو مجلس برخوردار شد.

تلاش دولت بایدن برای عادی‌سازی روابط اعراب و اسرائیل به عنوان یکی از مهمترین ستوهای دکترین بازدارندگی یکپارچه است. پیوند این موضوع با بحران غزه موجب شده تا این راهبرد همچنان ناقص بماند. انتقال تکنولوژی هسته‌ای، پیمان امنیتی- نظامی و تشکیل دولت مستقل فلسطینی به عنوان پیش‌شرط‌های عربستان برای عادی‌سازی روابط با اسرائیل مطرح شده است. شرط سوم عموماً با اختتام بحران در غزه گره خورده است. با این همه، تلاش اسرائیل به منظور حذف عنصر تهدید یعنی حماس، مورد توجه دولت بایدن نیز بوده و این گزینه به عنوان گزینه مطلوب برای آمریکا، اسرائیل و همچنین دولتهای عربی بویژه عربستان است. در نتیجه راهبرد دولت بایدن در پیاده‌سازی استراتژی توازن فراساحلی را اینگونه میتوان تصویر کرد:



نتیجه‌گیری

مقایسه تاکتیک‌های مورد استفاده در دولت‌های ترامپ و بایدن نشان دهنده آن است که این دو دولت علیرغم اختلاف نظر و تاکتیک‌های متضاد در چارچوب استراتژی توازن فراساحلی و موازنه از راه دور عمل کردند. از آنجایی که دفع تهدیدات و مقابله با تسلط یافتن قدرت‌های منطقه‌ای مناطق استراتژیک از جمله خاورمیانه محور اصلی استراتژی یاد شده است، هریک از دو دولت ترامپ و بایدن از تاکتیک‌های مختلفی برای رسیدن به اهداف هژمون در خاورمیانه بهره بردند. ترامپ مایل به برتری بخشیدن به رویکرد «سخت» از مجموعه تاکتیک‌های استراتژی توازن فراساحلی بوده و با نگاهی محاسبه‌گرایانه، هزینه‌های تأمین امنیت در خاورمیانه را به شیوه مشارکت کشورهای منطقه در ترتیبات امنیتی جست‌وجو می‌کرد. ناتوی عربی، پیمان ابراهیم، عادی سازی روابط اعراب و اسرائیل، همگی برای مقابله با تهدید جمهوری اسلامی و مقابله با هژمونیک شدن منطقه‌ای این کشور دنبال

شده است. ترامپ با در پیش گرفتن رویه یکجانبه گرایی و خروج از تعهدات امریکا، احاله مسئولیت و کشنگری نیابتی بازیگران خاورمیانه از جمله اسرائیل و عربستان سعودی را برجسته کرد و با مشارکت دادن آنان در ترتیبات امنیت شبکه‌ای، خواستار دور ماندن ایالات متحده از صرف هزینه برای امنیت خاورمیانه بوده است.

اما دولت بایدن در رویکرد ائتلاف‌های نوین تلاش کرد تا اهداف سیاسی و امنیتی از جمله حمایت از اسرائیل و سایر متحدان امریکا را در چارچوب برنامه‌های اقتصادی به پیش ببرد. نمود عینی تلاش دولت بایدن در چارچوب سیاست فرندشورینگ، تأسیس گروه I2U2 متشکل از هند، اسرائیل، امارات متحده عربی و ایالات متحده آمریکا بوده که بیش از هر چیز در واکنش به مداخله و نفوذ چین از نظر اقتصادی و مقابله با سلطه و نفوذ سیاسی جمهوری اسلامی ایران و جلوگیری از متحد شدن این کشور با چین بوده است. همچنان که دولت بایدن با ایجاد یک کریدور انرژی و اقتصادی در چارچوب ایمک، تأثیر قابل توجهی بر موقعیت هند در سیاست جهانی و تلاش برای ایجاد یک سازوکار اقتصادی ایجاد کرده است. بایدن با تأکید بر عملیاتی‌سازی دکترین بازدارندگی یکپارچه سعی نموده است با در پیش گرفتن سیاست نظامی حمایت از پرسنل، شرکا و متحدان خود در منطقه خاورمیانه در بعد نظامی با توانمندساختن متحدان خود در راستای افزایش امنیت و منافع پایدار امریکا و شریک راهبردی خود یعنی اسرائیل در منطقه گام بردارد. از این رو برخلاف ترامپ، رویکرد مواجهه تند و سیاست حداکثری ترامپ را در قبال ایران ملغی نمود و به جلوگیری از اقدامات خصمانه جمهوری اسلامی ایران و به عبارتی مدیریت منطقه روی آورد. بایدن ضمن استفاده از ظرفیت «کشنگری نیابتی» عربستان و اسرائیل و دنبال کردن عادی‌سازی روابط میان کشورهای عربی و گسترش آن به سایر جوامع اسلامی، تلاش نمود تا منافع حیاتی امریکا را در قالب ائتلاف‌های نوین به پیش ببرد. همچنان که در زمینه رقابت راهبردی با چین نیز تلاش نمود، عرصه را برای حضور امریکا در منطقه نه به شیوه‌های نظامی، بلکه با طرح‌های اقتصادی-امنیتی نظیر I2U2 و ایمک محقق سازد.

- جوادى، امين رضا، متقى، ابراهيم، ابطحي، مصطفى (۱۴۰۲)، سياست مقايسه خاورميانه‌اى ترامپ و بايدن؛ از موازنه نظامى تا موازنه فراساحلى، علوم سياسى، سال ۲۶، شماره دوم، ۲۳۷-۲۳۷.
- غفارى هشجين، زاهد، جندقى، حسين (۱۴۰۰)، پيامدهاى عادى سازى روابط اسرئيل و بحرين بر جمهورى اسلامى ايران، خاورميانه، سال ۲۹، شماره اول پيايى ۱۰۷، ۸۷-۱۰۶.
- والث، استفان (۱۴۰۰). جهنم نيات خوب: نخبگان سياست خارجى آمريكا و افول برترى ايالات متحده. ترجمه مهدى انصارى. تهران: ابرار معاصر.
- پشت پرده كريدور خاورميانه‌اى بايدن؛ درج شده در سايت /اقتصادنيوز به آدرس: <https://www.eghtesadnews.com>.
- Arab News. (2023), "India planning 'power grid with Saudi Arabia, UAE'." Arab News, 2023, <https://www.arabnews.com/node/2292666/business-economy>.
- Ben-Ami, Shlomo. (2020). The Consequences of the Israel– UaePeaceDeal. Retrieved From: <https://www.aspi.org.au/TheConsequences-Of-The-Israel-Uae-PeaceDeal>.
- Benson, E., & Kapstein, E. B. (2023). *The limits of "Friend-Shoring."* <https://www.csis.org/analysis/limits-friend-shoring>.
- Bhatt, Yagyavalk and Jitendra Roychoudhury (2023), India-Middle East, Europe Economic Corridor (IMEC) Instant Insight October 02, 2023 I KS-2023-II11 Yagyavalk Bhatt and Jitendra Roychoudhury Bridging Economic and Digital Aspirations, Kapsarc, 1-11.
- Biden, Joe (2020), "Joe Biden: There's a Smarter Way to be Tough on Iran", September 13, CNN Agency, <https://edition.cnn.com/2020/09/13/opinions/smarter-way-to-be-tough-on-iran-joe-biden/index.html>.
- Brands, H. (2015, 24 September). The limits of offshore balancing. *Political Science*. <https://doi.org/10.21236/ada621792>.
- Edmondson, C. (2020). Senate Rejects Attempted Blockade of Weapons Sale to U.A.E. *The New York Times*. December 9. <https://www.nytimes.com>.
- Simon, Steven and Stevenson, Jonathan (August 13 2018). *Trump's Dangerous Obsession with Iran; Why Hostility Is Counterproductive*, *Foreign Affairs*, <https://www.foreignaffairs.com/articles/iran/2018-08-13/trumps>.
- Helfont, Samuel. (2023). *The Limits Of Israeli Sea Power And The Threat Of Escalation With Iran*. Retrieved From: <https://www.hoover.org/research/limits-israeli-sea-power-and-threat-escalation-iran>.

- Krieg, A. (2016). Externalizing the burden of war: the Obama Doctrine and US foreign policy in the Middle East, *International Affairs*, Vol. 92, No. 1.
- Mandel, E.R. (2020). Will Biden Choose a Values-based or Transactional Foreign Policy?. The Hill. 1.
- Mazarr, M. J., & Ke, I. (4 June 2024). *Integrated Deterrence as a defense planning concept*. RAND, <https://www.rand.org/pubs/perspectives/PEA2263-1.html>.
- Mazarr, M. J., Chan, A., Demus, A., Frederick, B., Nader, A., Pezard, S., Thompson, J. A., & Treyger, E. (2018, November 20). *What deters and why: Exploring requirements for effective deterrence of interstate aggression*.
- Mearsheimer, J. J., & Walt, S. M. (2016). The Case for Offshore Balancing: A Superior U.S. Grand Strategy. *Foreign Affairs*, 95(4), 70–83. Retrieved From: <http://www.jstor.org/stable/43946934>.
- Mearsheimer, John J. (2014). *The Tragedy of Great Power Politics*, New York: Norton.
- Rabinovich, Itamar. (2015). “Israel and the Changing Middle East”, *Middle East Memo*, No. 34.
- Sazmand, Bahareh and Jovkar, Madi (2016). Regional Security Collections and Relationship Patterns Between Persian Gulf countries, *Geopolitics Quarterly*, Vol 12, No 2.
- Shay, Shaul. (2016). *Bridge over Troubled Water - Egypt and Saudi Arabia to build the Red Sea Bridge*, IPS publication.
- Sullivan, Jake. (2023). The Sources of American Power: A Foreign Policy for a Changed Word. *Foreign Affairs*. Volume 102. Number 6. 8-30.
- The European Council on Foreign Relations. (2023). <https://ecfr.eu/article/intersections-of-influence-imec-and-europes-role-in-a-multipolar-middle-east/>.
- The White House. (2023). Memorandum of Understanding on the Principles of an India, <https://www.whitehouse.gov/briefing-room/statements-releases/2023/09/09/memorandum-of-understanding-on-the-principles-of-an-india-middle-east-europe-economic-corridor/>.
- U.S. Department of State. (2023). I2U2: India, Israel, United Arab Emirates, United States, <https://www.state.gov/i2u2>.
- U.S. Department of Defense. (27 October 2022). *National Defense Strategy*. Retrieved From: <https://www.defense.gov/National-Defense-Strategy/>.
- Walt, Stephen M. (1987). *The Origins of Alliances*, Ithaca, N.Y.: Cornell University Press.
- Walt, Stephen M. (2005). *Taming American Power: The Global Response to U.S. Primacy*, New York: Norton.

Wolfe, R. (2023). Is using trade policy for foreign policy a ‘SNO job’? On Linkage, Friend-Shoring, and the challenges for Multilateralism. *World Trade Review*, vol 22, no 3–4, 474–483. <https://doi.org/10.1017/s1474745623000071>